

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در روز گذشته، خدمت رفقا عرض شد که بر تعریف مرحوم نائینی از قضیه خارجیه، اشکالاتی وارد شده و ملاک در قضیه خارجیه بر طبق بیان مرحوم نائینی این نیست که مولا نسبت به آن مساله خارجیه فقط علم به وجود موضوع داشته باشد گرچه در آن علم خاطی باشد بلکه در قضیه خارجیه ملاک علم مولا است به تکلیف و ماموریهی که القا می کند به مخاطب، این فقط علم است حالا این مولا خاطی باشد اصلا در مانحن فیه جایی ندارد ما در موقعیتی صحبت می کنیم که بحث ما مولای عالم بالغیب و مشرف بالمصالح و به آیات و جهات تکلیفی است نه مولای عادی.

پس بنابراین بطور کلی این که می بینیم فقها و اصولیون در مباحث خودشان مسائل را می برند بر موارد عرفیه حمل می کنند غلط است و صحیح نیست، بله در بعضی از موارد خود شارع از عرفیات

مدد می‌گیرد اشکال ندارد در سیره عقلائیه و عرفیات و در مبانی که عرف بر آن مبانی بنای محاوره خود را گذاشته است مولا هم بر همان بنا صحبت می‌کند و لکن در مساله تکلیف و القاء خطاب این نیست که مولا مثل سایر موالی باشد و در همان محدوده از معرفت و شناخت وجود داشته باشد. پس بنابراین اصل قضیه خلاف و باطل است.

در قضیه خارجیّه اگر مولایی علم به حصول شرایط نداشته باشد اصلاً نمی‌تواند امر بکند در مسائل شرعی اگر مولا نسبت به تحقق شرط جاهل داشته باشد چطور این که مرحوم نائینی می‌فرمایند که اگر نسبت به یک شرط جاهل باشد باید مساله را به صورت قضیه حقیقه بیان کند که ان جاء زیدٌ فاکرمه بعنوان قضیه خارجیّه نمی‌تواند بیان کند و از این نظر بین قضیه خارجیّه و حقیقه افتراق است که یک قضیه از یک نقطه نظر می‌شود خارجیّه و از یک نقطه نظر می‌شود، حقیقه نسبت به بعضی از شرایط موجوده که علم مولا به او تعلق گرفته است قضیه می‌شود خارجیّه نسبت به بعضی از شرایط که مولا

به او جهل دارد قضیه اکرم زیدا می شود حقیقه که  
 معلق بر شرط منتفی و غیرمتحصل است این مطلب  
 را در نظر داشته باشید تا این که بعداً جواب این  
 مساله را خواهیم داد که اصلاً این مساله به طور کلی  
 غلط است قضیه نمی تواند به عنوان قضیه خارجی یا  
 قضیه شرطیه به دو لحاظ قرار بگیرد. این مطلبی را  
 که ایشان می فرمایند که مولا نسبت به قضیه خارجی  
 فقط علم به موضوع دارد و از این جهت حکم می کند  
 خلاف است و مساله به این کیفیت نیست. قضیه  
 خارجی که صحبتش می آید بعد از این که مطالب  
 گفته شد در قضیه خارجی مولا مصداق قضیه حقیقه  
 را بیان می کند نه این که بیاید فقط مورد خاص برای  
 مکلف را تعیین کند یعنی قضیه خارجی همان قضیه  
 حقیقه است منتهی در قضیه حقیقه حکم عام است  
 در قضیه خارجی حکم خاص می شود. یک وقتی  
 شارع می گوید ... **وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ  
 اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ**  
 ﴿آل عمران، ۹۷﴾ هر فردی که این موضوع در او  
 تحقق پیدا کرد و شرایط مهیا شد و موضوع  
 استطاعت در او محقق شد يجب علیه الحج یک

وقت به این نحو بیان می کند یک وقتی خود شارع  
شرایط را در یک نفر می بیند دیگر چرا بگوید الله علی  
الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً می گوید يجب  
علیک الحج چون شرایط در تو موجود است دیگر  
نمی شود ما بگوییم که شارع نسبت به بعضی  
از شرایط ممکن است جاهل باشد و فقط به واسطه  
نفس وجود علمی موضوع شارع حکم کرده نه  
بخاطر وجود خارجی کرده شارع ما عالم بالغیب و  
علام الغیوب است شارع ما همان طوری که گفتیم  
مشهدی حسن دوغ فروش نیست بلکه عالم است و  
علم به غیب دارد و می داند که این شخص متحقق به  
شرایط است بجای این که بگوید الله علی الناس حج  
البیت من استطاع الیه سبیلاً و این هم دوزاریش  
نیفتد، خنگ باشد بخواهد به دیگری بزند همان  
مصدق را تعیین می کند می گوید شما جزئش هستی  
بلند شو برو شما از مصادیق این قضیه حقیقه هستید  
نه این که مولا در این جا حکم جدائی ترسیم کرده  
است الان من می خواهم بزنم به آن نقطه اشکال  
مرحوم نائینی این که شارع در این جا حکم شخصی

تعیین کرده و می گوید يجب عليك الحج این به چه  
جهتی است؟ به جهت این که می داند این شخص  
قادر است و تخلیه سرب و مؤونه دارد و سایر مسائل  
همه شرایط ممهّد است موضوع وجوب حج در او  
متحقق است و چون متحقق است داخل در تحت  
قضیه حقیقه است یعنی آن قضیه حقیقه که می گوید  
لله على الناس حج البيت منطبق بر این است منتهی  
خودش نمی فهمد از باب تذکر می خواهد به او  
بگوید یا تصورش این است که زورم نمی رسد  
قدرت ندارم من می گویم زورت می رسد مساله ای  
نیست بلند شو همت کن خدا کمکت می کند  
می روی قضیه خارجی نیست.

شارع در این جا مصداقی قضیه حقیقه را  
صراحتاً بر زبان آورده نه این که بخواهد حکم خاص  
مختص به زید بیاورد که قابل سریان برای دیگری  
نباشد دیگری هم باشد می گوید يجب عليك الحج،  
هزار نفر باشند به همه آنها می گوید يجب عليك  
الحج و شارع به همه این ها به ملاک دخول در تحت  
قضیه حقیقه حکم کرده این را ما باید در نظر داشته

باشیم که چون قضیه حقیقه در اینجا الله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً هست شارع آمده تعیین مصداق کرده لمصلحه من المصالح مثلاً شخص خودش مطلع نباشد امثال ذلک.

حالا اگر ما به فرمایش مرحوم نائینی این مطلب را بگوییم که شارع اگرچه در تحقق وجود خارجی موضوع اشتباه کند باز مسووع برای حکم به قضیه خارجی خواهد بود یعنی شارع می تواند حکم بکند در حالتی که این مساله، انجام نشود یعنی مساله، محقق نمی شود اشتباه می کند خیال می کند که پول و مؤونه برای سفر دارد و به او می گوید يجب علیک الحج در حالتی که بنده خدا ندارد. شارع در اینجا حکم به وجوب حج می کند حالا شارعی که اینها قبول دارند که می گویند می تواند جاهل باشد اگر شارع بگوید يجب علیک الحج در حالتی که نمی داند شرط برای حج که مؤونه است محقق است اشکال ندارد خب شارع آمده گفته و بعضی مسائل را نمی داند مگر نگفتند که اشکال ندارد امام علیه السلام نسبت به بعضی مسائل اطلاع نداشته باشد؟ بله؟ در

جواهر مرحوم صاحب جواهر در باب کُر می فرمودند چه اشکال دارد که امام علیه السلام نسبت به بعضی از مسائل مطلع نباشد در عین حال که ایشان می فرمایند مقام قدس و طهارت و این عناوینی که ما هیچ کدامش را نمی فهمیم این را روی بار امام علیه السلام می کنیم از یک طرف هم می گوئیم امام علیه السلام هم نمی فهمد حالا نمی دانیم بین متناقضین چطور باید جمع کرد باید از خودشان پرسید.

وقتی که شارع علم ندارد همین شارع امام صادق علیه السلام به یک نفر می فرماید يجب عليك الحج در حالتی که طرف پول ندارد حالا طرف چکار کند؟ امام که می فرماید: طبق فرمایش مرحوم نائینی اشکال ندارد چون وجود علمی موضوع برای صحت القا خطاب کفایت می کند وجود علمی امام علیه السلام هم که برای تحقق شرایط را دارد در حالتی که این پول ندارد اصلاً لنگ و چلاق است، بدبخت روی زمین می افتد یا این که بعد از دو روز دیگر از پشت بام می افتد پایین یا زنش دنبالش می کند. بخاطر

این که از دست آن چماق و کف‌گیر می‌خواهد به سرش بخورد فرار کند یک دفعه از بالای پله‌های می‌خورد زمین و پایش می‌شکند دیگر بیچاره نمی‌تواند از دست کف‌گیر و چماق این مخدره‌الان اگر بخورد توی سرش باید برود ده‌تا بخیه بخورد وقتی فرار می‌کند یک دفعه می‌افتد می‌شکند حالا امام علیه السلام از این قضیه خبر ندارد از آن طرف علم به وجود حج هم آمده این بی‌چاره این وسط چکار کند؟ نمی‌تواند برود نمی‌تواند تکلیف را در این جا انجام بدهد جناب نائینی شما که این حرف را می‌زنید این طرف سکه را هم فکرش را کردی؟ برای امام علیه السلام که می‌گویی وجود علمی موضوع مصحح برای القاء خطاب هست از آن طرف که در قضیه خارجیه کفایت می‌کند برای مکلف اتیان عمل به این تکلیف چه صورتی دارد انجام ندهد عصیان کرده بخواند انجام بدهد نمی‌تواند عاجز است شرایط محقق نیست این جا چه کار کند؟ این جا تناقض است.

پس این تعریفی که ایشان برای قضیه خارجیه



کردند نسبت به قضیه حقیقه مشخص می شود که این تعریف اصلا در این جا، جا ندارد در قضیه خارجی ما تعریف قضیه شخصی است که مولا القاء خطابش بر آن فرد در قضیه شخصی متعلق به هیچ ملاکی نیست مولا به عنوان انه عالم بجمیع المصالح و الشرائط و الجوانب با توجه به این ملاک یک حکمی را به مکلف القاء می کند و مکلف واجب است که نسبت به آن حکم اتیان کند هم از جانب مولا صحیح است و هم از جانب مکلف اگر تحقق شرط نسبت به مکلف منتفی باشد کشف می کنیم که این القاء خطاب به مکلف جنبه امتحانی داشته نه این که جنبه الزام واقعی داشته و مکلف باید اقدام بکند حالا نمی تواند آن معلوم می شود خطاب الزامی برای ایفاء آن تکلیف واقعی نبوده.

مثل این که فرض کنید جریان حضرت ابراهیم علیه السلام که ذکر شد من این قضیه را هم در آنجا که آن روز می خواستم بگویم که دیگر بحث راجع به این مساله شد که چطور مولا که عالم به ملاکات هست و ما اطلاع نداریم در عین حال موظف به

انجام و ایفاء تکلیف نسبت به امر مولی هستیم. این مطلب را که از مساله حضرت ابراهیم علیه السلام در این جا حتی مهم تر هست و واقعاً قرآن عجیب یعنی اصلاً باید قرآن را گذاشت و گفت امام زمان علیه السلام خودش باید این قرآن را برای ما تفسیر کند یعنی اصلاً کسی نمی تواند حالا مگر یک کسی که چیز باشد اصلاً خدا هیچی در این قرآن نگذاشته این قضیه که راجع به حضرت خضر و موسی علیهم السلام را می خواستم بگویم منتهی آن روز قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام جلو آمد و این مساله تقدم و ظهور پیدا کرد. گفتم: حتماً امروز این مطلب را بگویم در تتمه آن که رفقا متوجه این قضیه هم باشند.

مهم ترین دلیل بر مساله ولایت فقیه بطور اطلاق در امام معصوم نه در بنده، همین قضیه خضری است که در آیه قرآن نسبت به این مساله تصریح دارد تصریح از این بالاتر؟ شما بر فرض در قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام بگویید آن امر الهی امر امتحانی است ما آن را قبول می کنیم ولی صحبت در کیفیت

تلقى است مکلفُ به چطوری باید این امر الهی را  
تلقى کند آیا مکلف امر را بعنوان امر امتحانی  
می تواند تلقی کند این فایده ندارد.

در این قضیه‌ای که پیش آمد و فتوا دادن به قتل  
آن کسی که مرتد است و کتاب نوشته من در بسیاری  
نوشتجات خواندم که اصلاً وقتی مساله جور دیگری  
شد و اعتراض همه درآمد که این چه وضعی است و  
چه فتوایی است برای جمع و جور کردن قضیه گفتند  
آقا این امر امتحانی تهدیدی بوده امر واقعی نبوده،  
وقتی که مولا امر تهدیدی می کند، مولا می داند که  
این انجام نخواهد شد، و محقق نخواهد شد، اگر  
مولا امر تهدیدی بکند و مکلف برود آن امر را انجام  
بدهد مسئول کیست؟ تهدید نبود.

این جاست که ما باید به نائینی و امثال نائینی  
بگوییم شما از کدام مولا دارید در علم اصول بحث  
می کنید مولایی که من هستم و دارم القاء امر می کنم  
به مکلف یا مولایی که امام زمان علیه السلام است  
کدام یکی از این ها؟ مولایی که امام زمان علیه السلام  
است بحثش جداست آن مولا که امام زمان علیه

السلام است و امر تهدیدی یا امر امتحانی بکند حضرت به یک نفر امر بکند برو فرزندات را ذبح کن، از پشت بام خودت را بینداز، مگر نمی کردند؟ مگر فدائیان اسماعیلی نمی رفتند؟ یک نماینده از طرف ملک شاه سلجوقی آمد پیش فدائیان اسماعیلی در قلعه قزوین، قلعه الموت (دوستان قول دادند ما را آن بالای کوه ببرند ولی نبردند و تا نزدیکی اش بردند) گفت از طرف ملک شاه آمدم گفت بیا کارت دارم آمدند و رفتند و کنار آن دره ایستادند گفت دو نفر بیایند دو نفر از همان فدائی ها آمدند به یکی اشاره کرد و هیچ چیز هم نگفت فقط اشاره کرد می گویند ارتفاعش زیاد است از آن بالا با کله آمد پایین نگاه کن مجسمه و رباط نبوده، الان فیلم های که درست می کنند طرف خودش را می اندازد و ماشین، نه بابا، این ها همه اش کشک است و همه ما را سر کار گذاشته اند با این فیلم هایشان، به دومی اشاره کرد خنجر را برداشت و صاف گذاشت این جایش [زد توی قلبش] گفت برو به ملک شاه بگو هیچ جواب دیگر نداد یارو برگشت گفت بابا از خیر این حسن

صبح بگذریم دوتایش را با چشم خودم دیدم گفت  
برو بهش بگو این هایی که این جا خودشان را  
انداختند می فرستم بالای سرت توی رختخوابت و  
این کار را هم انجام می داد و خیلی از افرادی که  
فدائی بودند این کار را انجام می داد خیلی حقه باز  
عجیبی بود من یک وقتی خیلی با دقت کارهایش را  
می خواندم راجع به حرف هایش و کارهایش من  
چندتا کتاب خواندم عجیب حقه بازی بوده یک  
نابغه ای بوده در مکر و شیطنت و این ها واقعاً عجیب  
بود.

حالا اگر فرض کنید از او امر امتحانی امام زمان  
علیه السلام به یکی بگوید؛ خودت را بینداز و بگوید  
چشم از آن بالا خودش را بیندازد یا باید وسط هوا  
بگیردش، او می تواند شاید این کار را هم بکند  
امیرالمؤمنین علیه السلام مگر نبود از جایی می  
گذشت، یک دفعه بچه ای از بالا می آمد گفت:  
بایست و صاف آمد پایین آنها او امر امتحانی را  
می توانند یا بگویند بایست **قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ**  
**نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** ﴿الصفات، ۱۰۵﴾ یا این که

بیندازند می آید پنج سانت سانت مانده به زمین می ایستد و پنج سانت را قشنگ می نشیند یا می خورد زمین، یا می میرد، او زنده اش می کند هر طوری هست این مولا خودش می داند من نمی توانم، من اگر اوامر امتحانی بکنم آن شخص برود انجام بدهد مسئول کیست؟ منم! پس این اوامر امتحانی نشد.

در همین قضیه که اتفاق افتاد گفتند: منظور تهدید بود و واقعیت نداشته بنده خودم در لبنان که داشتیم می رفتیم در همین منطقه آقایان نورین نیرین شیخین یک جا ما رفتیم رسیدیم نگاه کردیم دیدیم یک قبه ای و دم و دستگاهی است گفتیم این جا چی است؟ گفتند این فردی بود که رفته آن را به قتل برساند این ماده انفجاری خودش را منفجر کرده تمام شد حالا آوردنش و در این جا برایش قبه ساختند آیا این می شود اوامر امتحانی؟ نمی شود اگر اوامر امتحانی است مولا باید آخر قضیه را بداند.

پس این اوامر امتحانی را ما نباید انجام بدهیم کارکس دیگر است ببینید ملاکات را باید ما بفهمیم احکام را در هر موردی به ملاک خودش بزنیم و از

جایی به جای دیگر سرایت ندهیم. این در محدوده خودش و این هم در محدوده خودش هر کدام محدوده خودمان را باید حفظ و نگه داریم مگر این که بگوییم این امر تهدید نبوده بلکه امر انسانی و واقعی بوده، اگر امر واقعی بوده بسیار خوب امر واقعی است و تبعاتش را هم می‌پذیریم و باید پاسخگو هم باشیم.

پس بنابراین در جریان حضرت ابراهیم علیه السلام که بر فرض ما بگوییم مساله امر امتحانی بوده و حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به قضیه اطلاع داشته قضیه خضر علیه السلام را شما چه می‌کنید؟ حضرت خضر علیه السلام بعنوان مامور و نبی من قَبْلِ اللَّهِ لَا قَبْلَ مِنْ نَفْسِهِ در آیات قرآن من قبل الله است من قبل من الله حضرت خضر علیه السلام آمد و سه کار انجام داد یکی را نمی‌گوییم حرام است آن قضیه دیوار که دیوار را بنا کرد و تجدید، بنده هم می‌روم این کار را می‌کنم دلم می‌خواهد یک دیوار خراب است بیکارم می‌روم انجام می‌دهم یا می‌دانم مال کسی است انجام می‌دهم توقع عوض ندارم.

دو کار انجام داد که هر دو کارش حرام بود کار اول باز مساله نداشت درد ما در کار دوم است در کار اول آمد آن سفینه را آمد تنقیص کرد و شکست و این تعدی به مال محترم و ملک غیر تعدی و تجاوز به ملک غیر و ایراد نقص حرام است شرعا چرا حضرت خضر علیه السلام این کار را انجام داد؟ مگر شما می توانید یک مال شخصی را بردارید و از بین ببرید؟ شیشه همسایه و ظروفش را بشکنید؟ مگر می توانید بروید در خانه اش بمب بگذارید و خانه اش را خراب کنید؟ مگر می توانید چنین کاری بکنید؟ این عمل حضرت خضر علیه السلام شرعا حرام است که آمد این مساله را انجام داد!!

ما برای این قضیه مُبرء پیدا می کنیم می گوئیم چون حضرت خضر علیه السلام اطلاع داشت از این که **أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا** ﴿الكهف، ۷۹﴾ آن جهت غصبت در این جا حمل بر این تعیب هست لذا بواسطه اطلاع بر این مساله حکم ظاهر شرع متبدل به حکم دیگری می شود که جواز و اباحه تنقیص و تعیب است



بلحاظ آن مساله و ملاک اهم که یاخذ کل سفینه غصباً می آید این ها را می گیرد که این ها را قبول می کنیم گرچه خیلی فشار دارد قبول کردنش مگر می شود انسان هر کاری را بکند؟ و دستش باز است؟

مساله دوم قتل نفس محترمه و بچه معصوم است این را چه کار می کنید؟ این که قضیه امتحانی نبود شما در جریان حضرت ابراهیم علیه السلام می گوید

﴿الصافات، ۱۰۵﴾ **قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**

﴿الصافات، ۱۰۶﴾ **وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ** ﴿الصافات،

۱۰۷﴾ ولی حضرت خضر علیه السلام این را گرفت کشت بیخ تا بیخ، ایا بچه را گذاشت زمین بچه ده ساله و هفت ساله معصوم بی گناه! چه ملاکی شما می توانید شرعا برای عمل خضر علیه السلام در اینجا پیدا کنید؟ ای فقها و مجتهدین!

این مجتهدینی که الان در این جا در خدمتشان هستیم یک ملاک مبرء شرعی فقه (این حرفها را بگذاریم کنار) یک ملاک مبرء شرعی برای عمل حضرت خضر علیه السلام به بنده بگویند چی بوده قضیه؟ کشتی سوراخ کردن نیست قتل نفس است آن هم قتل نفس محترمه در قضیه حضرت ابراهیم علیه

السلام بر فرض که بگوییم حضرت ابراهیم علیه السلام شاید به ذهنش خطور می کرد شاید من چاقو را تیز کنم خدا دلش رحم بیاید این دیگر جلوی چشمش خون راه افتاد و مرد و بعد هم همانجا خاکش کردند و یا گذاشتند رفتند پدر و مادر بدبخت می گویند حتما یکی آمده این را دزدیده و برده الان بچه می دزدند و چه می داند این خضر علیه السلام است خدا هدایتش کند یا مثلا پدر صلواتی آمده این جا نصف شب این را گیر آورده بعد از ظهر برده توی خرابه اه یعنی اگر آن موقع به این پدر و مادر می گفتند یک پیغمبر خدا این را انجام داده چه حالی می شدند؟ نه الان ما تصور کنیم البته الان هم خضر علیه السلام هست همین بلاها را به سر ما بیاورد فقط آن موقع نبود الان هم تشریف دارند یعنی ما نمی دانیم اگر یک جایی اتفاق افتاده آن کله اش شکسته آن غرق شده.

این چیزهایی که خواندیم احتمالات این عمل قتل نفس محترمه بچه معصوم صراحت آیه قرآن است، نه مثال زده نه تمثیل آورده نه هیچی صراحتا

گفته عجیب است یعنی سوت می‌کشد سر انسان وقتی که به همین قضیه انسان فکر کند حالا آن مطالبی که بزرگان فرمودند نمی‌شود گفت به جای خود این مقداری که ظهور آیه است این را چه می‌گوییم این عمل حضرت خضر علیه السلام حرام بوده یا حلال؟ اول تکلیف مان را روشن کنیم اگر حرام بوده پیغمبر خدا که عمل حرام انجام نمی‌دهد این جا دیگر حضرت موسی علیه السلام داغ کرد!! بر فرض که یک قاتلی یا یک آدم دزدی را بیاورید بچه معصوم دارد فوتبال بازی می‌کند این چه دینی است این چه خدایی است تو داری؟ این عمل حضرت خضر حرام است یا حلال؟ نمی‌توانیم بگوییم حرام است اگر حرام است، پس خضر علیه السلام نیست این قضیه از بین می‌رود ارتباط و اتکاء عمل به ذات پروردگار او زیر سوال می‌رود اگر بگوییم این عمل حلال است این حلال به چه ملاکی است؟ و این که آیا این عمل فقط یک عمل بوده یا این که این عمل مستمر است این جاست اگر یک عمل بوده چرا حضرت خضر علیه السلام به حضرت

موسی علیه السلام گفت **قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا** ﴿الكهف، ۶۷﴾ هذا فراق پس معلوم است عملش مستمر است.

بین این یک بچه را که سر بریدم هزارتا دیگر هم پشت سرش هست خیال نکن که تمام است آشتی کردیم دیگر این اشتباه را کردیم آن اشتباه را کردیم دیگر توبه کردیم با هم رفیقیم نه بابا امروز دیدی فردا می روم سراغ یک بچه پنج ساله دیگر پس فردا می روم سراغ یک پیرمرد پس آن فردا می روم سراغ چون می گوید انک لن تستطیع معی صبراً تو کشش نداری و نمی توانی با من باشی تو که نمی توانی با من باشی یعنی از همین ها هست یک چشمه اش را نشان دادم بقیه را هم تو برو پی کارت به تکلیف به وظیفه ات به رسالت، من سراغ تکلیفم و وضعیت خودم.

پس عمل ذبح طفل معصوم به امر پروردگار، اگر بگوییم به امر پروردگار نبوده پس عمل می شود حرام هیچ چاره نداریم چهارمیخ چهارمیخ هستیم اگر از ناحیه پروردگار بوده پس کشتن طفل معصوم به

دست یک بشر جائز، حالا که این جایز است آیا این فعلی را که حضرت خضر انجام داده حالا که جایز است به چه ملاکی انجام داده؟ به ملاک اطلاع بر مصالح لذا حضرت خضر فرمود که این پدر و مادرش را گمراه می کند **فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا** ﴿الكهف، ۸۱﴾ و خدا می خواست که بهتر از این را بیاورد.

مساله اول این است که اگر این طور باشد پس بنابراین هر بچه ای که دنیا می آید می توانید به قتل برسانید اگر به شما بگویند که آقا این بچه بعدا دزد خواهد شد پس شما می توانید همان موقع که از شکم مادر بیرون آمد سرش را در همان تشت ببری، شرعاً جایز است؟ حالا چون بعدا دزد می شود می توانی الان ببری به شما بگویند این بچه بعدا صدام خواهد شد بالاتر از این که نمی شود آیا کشتن طفلی که از مادر دنیا آمده و بعداً به صدام تبدیل خواهد شد شرعاً جایز است؟ جایز نیست صدام می شود بشود به من ارتباط ندارد این بچه بعداً معاویه خواهد شد، صادق مصدق، پیغمبر علیه السلام به ما بفرماید

پیغمبر علیه السلام که دیگر دروغ نمی گویند پیغمبر  
علیه السلام می فرماید این بچه ای که بدنیا آمده بعداً  
معاویه می شود آیا من می توانم سرش را ببرم ، سرش  
را ببرم من را به قتل می رسانند چون در این جا قتل  
نفس محترمه کردم.

پس بنابراین اطلاعی که خضر دارد بر مسائل  
باعث شده است که از ناحیه پروردگار نسبت به  
خصوصیت مورد نه هر جایی حضرت خضر چندتا  
از این پدر و مادرها هستند که ممکن است بواسطه  
بچه شان اغفال بشوند صدهزار تا از آن صدهزارتا  
فقط می آید یک دانه را سر می برد نه صدهزارتا را  
دیگر راه نیفتاده توی خیابان هر کس را می بیند دیگر  
برود درب زایشگاه بایستد تمام یکی یکی می آید  
بیرون به پرستار بگوید بده بینم این را ، این ننه بابا  
را فلان می کند آن یکی می آید بده بینم آن از هر ده تا  
بچه ای که توی بیمارستان نکوئی به دنیا می آید این  
هشت تایش را ترتیش را می دهد فقط دوتایش را  
نگه می دارد می گوید شیرش بدهید این که این کار را  
نمی کند یک دانه را.

تلمیذ: در مورد زبیر داریم که اگر پسرش عبدالله، او را گمراه نکرده بود در صراط مستقیم بود! استاد: اصلاً امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که این عبدالله این را گمراه کرد و مساله این نیست این که الان خضر آمده و این عمل را انجام داده است این نه به جهت صرف صرف اغواء والدین است جهت دیگری علاوه بر این داشته آن جهت چیست؟ ما نمی دانیم آن جهت مشیت خدا بر امحاء این است در این مورد مخصوص، آن را ما نمی دانیم آن تکه اش را حضرت خضر گفته که بله اگر این می ماند باعث گمراهی پدر و مادرش می شد و خدا خواست این کار را بکند این که می گوئیم خدا خواست آن ملاک برای این مساله است تا این جایش کسی اشکال ندارد.

تلمیذ: این که حضرتعالی می فرماید ممکن است به صورت مختلفی اتفاق بیفتد یقیناً دردستگاه پروردگار این است.

استاد: می گوئیم دیگر اگر کسی بمیرد کسی به حضرت عزرائیل فحش نمی دهد حالا اگر همین کار

را خضر بکند همه فحش می دهند با این که همان است. من اتفاقاً این مساله را در جلد دوم کتاب اسرار ملکوت آوردم که عزرائیل هم همین کار را می کند منتهی کسی به عزرائیل فحش نمی دهد حالا اگر همین کار عزرائیل را یکی دیگر بکند یک بشر بکند می گوئیم تو او را کُشتی، مرحوم آقا نقل می کردند از مرحوم آقا انصاری که شخصی نزد ایشان آمده بود بچه اش مریض بود ایشان دوا داده بودند و این هم خورده بود و مُرد، بابا این مردنش بخاطر دوا که نبوده او قرار بوده بمیرد، اصلاً همین جناب آقای که شاگرد ایشان بوده کار را به محکمه کشانده بود.

تلمیذ: حضرت خضر انسان است باید متشرع باشد به شرع حضرت موسی مرحوم آقا هم دارند در آنجا که آن درست می گفت این هم درست می گفت حضرت عزرائیل یک ملک است مأموریتش به این نحوه است.

استاد: وقتی که می گوئیم خضر باید متشرع به شرع باشد، چطور جناب عزرائیل متشرع نیست؟ این تشرع فقط مال ماست؟ حضرت عزرائیل



می تواند عرق بخورد یا بدون اجازه پروردگار جان کسی را بگیرد یا زنا کند بگوید من چون مَلکم، او باید به طریق اولی اطاعت پروردگار بکند اطاعت پروردگار مگر غیر از تشریح چیز دیگر است؟ آن تشریحی که برای ما هست آن تشریح را برای عزرائیل و جبرائیل می آورد همین ملائکه تشریح می آورند چطور خودشان عمل نکنند؟ اگر شما بگویید ملائکه که در این جا آمدند این کار را می کنند به اراده پروردگار می کنند این هم به اراده انجام می دهد.

تلمیذ:.....؟

استاد: حضرت موسی به جای خود لذا می گوید  
لن تستطيع برای همین است برای همین است  
می گوید تو مکلف بر اجرای شرع هستی و در شرع  
این عمل حرام است بله ولی من که مکلف به اجرای  
شرع تو نیستم من بین خود و خدا ربطی دارم تو ربط  
دیگری داری تو باید به ربط خود عمل بکنی، حرام  
است نکنی و پدرت را هم درمی آورند من یک ربط  
دیگر دارم من طبق ربط خودم عمل می کنم می زنم  
کشتی را سوراخ می کنم دیوار درست می کنم قتل

می‌کنم و ادامه خواهم داد استصحاب هم خواهم کرد  
تو نباید این کار را انجام بدهی و اگر بکنی توی  
محکمه می‌گیرند و می‌کشند شوخی هم نداریم  
هرکسی وظیفه خودش را دارد.

این را می‌خواهم بگویم حضرت خضر که بر  
اساس اشراف و ارتباط با مشیت پروردگار در اجرای  
تکلیف نسبت به مسائل نفس الامری این عمل را  
انجام داد چرا پیغمبر علیه السلام ما نمی‌تواند انجام  
بدهد؟ مگر پیغمبر علیه السلام ما مقامش از حضرت  
خضر پایین‌تر است؟ شما یک وقت این کار را بکنید  
بگویند فرض بکنید پیغمبر علیه السلام این کار را در  
ملاء عام انجام ندهد بسیار خوب در غیر ملاء عام  
چطور؟

ببینید آیه به ما چه چیز را یاد می‌دهد آیه دارد  
این را به ما یاد می‌دهد که بابا در مقابل ولی خدا باید  
تسلیم بود این را آیه به ما می‌گوید ولی خدا اشراف  
بر حقایقی دارد که ما نداریم ما اعتراض می‌کنیم همه  
عالم را بهم می‌ریزیم در حالی که کار او صحیح است  
حضرت خضر به واسطه اطلاع بر مصالح که یکی از

آنها اغواء پدر و مادر است، اگر اغواء پدر و مادر باشد باید خیلی‌ها را بکشد ولی این کار را نمی‌کند این یکی را برمی‌دارد می‌کشد کس دیگر را می‌کشد به خاطر یک جهت دیگر شاید بکشد نه اغواء پدر و مادر، نه اصلاً صلاح این بر این است که اگر در دنیا بماند عاقبت به خیر از دنیا نمی‌رود این طور می‌گوید پس خب او را از بین ببرم این همه بچه الان در بیمارستان از سرطان و از این مسائل می‌میرند حضرت خضر بواسطه اطلاع بر مسائلی که ما نمی‌دانیم، مجاز است از طرف پروردگار که اقدام کند آن وقت پیغمبر علیه السلام مجاز نیست.

تلمیذ: مگر حضرت موسی از حضرت خضر بالاتر نبوده؟

استاد: ببینید مگر مقام چیست؟ ما یک مقام می‌گوییم که این مقامش بالاتر است مقام ارتفاع طولی و این چیزها که نیست مساله مقام، سعه و قابلیت برای ارشاد مردم است که بواسطه آن سعه وجودی می‌تواند خلق را هدایت و ارشاد کند و مطالب را به آنها برساند این مقام برای حضرت

موسی بوده و خضر این مقام را نداشته لذا سعه وجودی حضرت موسی بر حضرت خضر بالاتر و قوی تر بوده ولی صحبت در این است حضرت موسی در آن وضعیت، موقعیت میزان فهم خودش، چون این مطلب را منافات با حال خودش می دید اعتراض می کرد اگر همین حضرت موسی در یک وضعیت دیگری باشد که این مطلب منافاتی با حال و موقعیت خودش نداشته باشد شاید او هم کار حضرت خضر را انجام بدهد چه تفاوتی می کند؟ چون حضرت موسی در آن وضعیت وجودی خودش احساس می کرد رعایت تکالیف باید بر حسب ظاهر باشد این عمل را با آنچه را که در وجودش آمده منافات می دید اعتراض می کرد این مال حضرت موسی بود اما صحبت در این است ما راجع به رسول خدا علیه السلام داریم صحبت می کنیم و راجع به ائمه علیهم السلام می خواهیم صحبت کنیم.

تلمیذ: رسول خدا و ائمه علیهم السلام هم ملزم به اجرای ظواهر هستند.

استاد: بله رسول خدا و ائمه عليهم السلام ملزم به اجرای ظواهر به این منوال که این بواسطه اطلاعشان بر آن مبانی و بر مصالح آنها فقط می‌توانند این حکم ظاهر را برای ما جعل کنند و غیر از آنها کسی نمی‌تواند ولی صحبت ما در این است که این آیه قرآن که می‌فرماید **وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ** **وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا** ﴿الأحزاب، ۳۶﴾ وقتی که ازدواج شرعاً از ناحیه شارع به اختیار و رضایت مکلف تعلق گرفته است و بدون رضایت مکلف ازدواج و عقد نکاح باطل است.

وقتی که ما می‌بینیم رسول خدا علیه السلام این را آورده و خودش به مردم بیان کرده است چرا رسول خدا علیه السلام به زینب فرمود واجب است که با زید ازدواج کنی این که خلاف شد و چرا در سایر موارد آن دختر انصاری که در مدینه بود و به ازدواج آن مرد درآمد و پدرش مخالفت کرد، دختر از بابا بهتر می‌فهمید گفت مگر این آیه قرآن را نخواندی **إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا فَسَ لْيَسَّرْهُ لَكُمُ الْيُسْرَىٰ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** و مؤمنه اذا

قضی اللہ ورسولہ امرأ، پدر گفت بله بله من خواندم  
وقتی که رسول خدا علیه السلام گفته چاره‌ای نیست  
با وجود عدم رضایت پدر نسبت به تزویج بنت با این  
وجود امر رسول خدا بر رضایت پدر مقدم است این  
چه فرقی کرد؟ این را می‌خواهد به ما بفهماند این آیه  
که اگر قرار بر این است که رسول خدا علیه السلام  
بعنوان مطلع بر ملاکات بیاید و احکام را جاری کند  
همان رسول خدا علیه السلام به همان ملاکات  
می‌تواند خلافش را بگوید چون ما اطلاع نداریم. ما  
بواسطه ملاکات باید بین مردم حکم کنیم فتوا بدهیم  
این که توی رسائل نوشته با هم جمع کنیم وسائل  
و مستدرک و کتب و احادیث را نگاه کنیم طبق آن  
فتوا بدهیم اما اگر یک جا دیدیم امام علیه السلام آمد  
خلاف گفت ما نمی‌دانیم.

این می‌شود قضیه شخصیه همین قضیه راجع به  
رسول خدا و امام معصوم علیهم السلام است یعنی  
آیه قرآن صریحا می‌گوید آن جریان حضرت خضر  
این جریان مربوط به پیغمبر علیه السلام است هیچ  
تفاوتی ندارد اگر او مرتبط با خدا بود پیغمبر علیه

السلام بالاتر است اگر او اطلاع بر موانع داشت پیغمبر علیه السلام که خاتم انبیاء است، مساله بالاتر است اگر آن بواسطه اراده الهی انجام می داد بواسطه اراده الهی در جای دیگر هم انجام می دهد می گوید:

فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ  
ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا

تَسْلِيمًا ﴿النساء، ۶۵﴾ این هم چی؟ یعنی همین یعنی

وقتی که تو داری دعوا می کنی اگر رسول خدا علیه السلام آمد برخلافت حکم کرد آیا این حکم نمی شود برخلاف نظر تو باشد.

شما واقعا بینکم و بین الله خودتان را محق می دانید از این دو حال خارج نیست اگر محق ندانم پس چرا ناراحت می شوم پس این که ناراحت می شود یسلموا تسلیما مال آن مواردی است که من خودم را محق می دانم محق می دانم و خدا می گوید نباید بدانی اگر ندانم که آیه معنا ندارد پس ما کان لمؤن و لمؤمنه اذا قضی الله و رسوله دیگر معنا ندارد وقتی که دو نفر می روند پیش پیغمبر علیه السلام و یکی ادعا می کند او مالم را برده پیغمبر علیه السلام می گوید مالش را بده واقعا بینه و بین الله در نفسش

مساله نفس است مساله خارج که نیست در نفس خودش این خودش را محق می‌داند با این که محق می‌داند نمی‌گوید پیغمبر چرا حکم به جور کردی یا رسول الله من که محق هستم آیه قرآن می‌گوید حق نداری این حق نداری مال چی است؟ مال قضیه خضر است دخترت را باید به او بدهی یا رسول الله این اجازه پدر شرط است و من مجاز نیستم غلط می‌کنی وقتی که من می‌گوییم تو حق نداری بگویی نه دختر باید ازدواج کند شرط اصلی در تزویج رضایت است اگر ندهد اصلا عقد باطل است حق ندارد باید زنت را طلاق بدهی می‌گویند آه مگر امام می‌تواند زن او را طلاق بدهد دیدید گفتم پس خود آیه قرآن می‌گوید می‌تواند زنت را طلاق بدهد امام می‌تواند زنت را به ازدواجت در بیاورد می‌تواند پولت را بگیرد و به کس دیگر بدهد همه این‌ها طبق آیه قرآن برای پیغمبر و برای امام معصوم علیهم السلام ثابت است و این قضیه، قضیه شخصیّه است در قضیه شخصیّه‌ای که ملاک حکم مثل قضیه حقیقه برای مجتهد مشخص نیست.



اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ